

## آفتاب پرست

زهره باقری نژاد-ورودی ۷۷

معارف اسلامی-گرایش فلسفه و کلام

تاریخ اسلام را با خون فرزندان پاک رسول الله ﷺ بر صفحه تاریخ بشریت نگاشت. خطر این آفتاب پرستان که هر لحظه به رنگی در می آیند و سازی نو می نوازند در همه زمانها باید بسیار تلقی شود. جامعه امروز ما نیز که با خون هزاران شهید که جان شیرین خویش را در طبق اخلاص گذاردند و هدیه انقلاب و اسلام کردند از این آفت مصون نیست و لزوم شناخت جریانهای مزورانه و حقیقی بخوبی احساس می شود.

معنای لغوی و اصطلاحی:

منافق از ریشه «نفق» بر وزن «شفق» می باشد که به معنی کانالهای زیرزمینی یا سوراخ جانوران است که از آن برای فرار یا استتار استفاده می کنند.<sup>۱</sup> برخی گفته اند از «نافقاء» گرفته شده<sup>۲</sup> که نام سوراخ پنهانی

یکی از بزرگترین آفات اجتماعی که ضربات جبران ناپذیری بر پیکره جامعه اسلامی وارد می سازد، خطر وجود منافقان است؛ گروهی که همواره با طرح شعارهای فریبنده و جذاب و آب نشان دادن سراپها و داعیه اصلاح طلبی توده های مردم بی گناه را فریفته و راه رشد و تکامل جامعه را سد می کنند؛ گروهی که قرآن به تفصیل آنها را معرفی می کند و پرده از نیت شومشان برمی دارد تا مسلمین با به خاطر سپردن ملاکهای قرآنی توان تشخیص حقیقت از مجاز و مؤمن از منافق را بیابند.

منافقان که به حقیقت «گندم نمایان جو فروشند»، چون توان اتخاذ موضع مشخص در برابر حق را در خود نمی یابند و از طرفی جرئت مقابله صریح با حکومت حق را در خود نمی بینند به انواع و اقسام ترفندها متوسل می شوند تا با کمترین خطر بیشترین ضربه را بزنند. نگاهی به تاریخ اسلام نشان می دهد که جریان نفاق نه تنها با مرگ ابی ابن کعب و همراهانش به پایان نرسید؛ بلکه روز به روز قوت گرفت و فجیع ترین وقایع



(۱) معارف و معاریف، سید معطفی حسینی دستانی،

ص ۱۷۱؛ تفسیر نمونه: آیه الله ناصر مکارم شیرازی، ج

۱، ص ۹۷

(۲) دوچهرگان، سید محمد حسینی، ص ۲۳

موش صحرائی است که هنگام خطر در آن پنهان می شود بطوریکه ظاهر آن خاک، و باطن آن لانه است.<sup>۱</sup>  
معنای اصطلاحی نفاق عبارت است از مخالفت درون با برون و ظاهر با باطن آدمی که با نیت فساد و معصیت یا فتنه و آشوب شکل می گیرد.<sup>۲</sup>

منافق کیست؟

قرآن کریم در آیات ابتدایی سوره بقره مردم را در مقابل دین خداوند سه دسته تقسیم می کند: گروه اول مؤمنان و متقیان هستند که به دعوت حق پاسخ مثبت داده و در ظاهر و باطن آن را می پذیرند و بدین وسیله با ایمانی راسخ به حق، از تاریکیها رهیده و به نور می پیوندند. قرآن، اوصاف اینها را با فعل مضارع که نشان دهنده حرکت و تکامل است وصف می کند: «الذین یؤمنون...؛ بقره/ ۴-۳». گروه دوم کافران هستند که در ظاهر و باطن در مقابل حق ایستاده و فطرت انسانی خود را در زیر عناد و سرکشی دفن کرده اند. اوصاف اینها با فعل ماضی آمده که نشان دهنده مرگ روحی و معنوی ایشان است: «إِنَّ الذین کفروا...؛ بقره/ ۵». گروه سوم منافقان هستند که در باطن کافرند ولی اظهار ایمان می کنند. رفتار، گفتار، نیت درونی و ادراکات فطری اینان با هم منطبق و هماهنگ نیست و مانند موش

## ● قرآن نفاق را به

«بیماری دل» معرفی

می کند. از مهمترین عوامل

پیدایش این بیماری مهلک

ترس، قدرت طلبی، طمع

به مال اندوزی، نادانی

و عقده حقارت و ...

است.

کوزی که از پرتو نور گریزان است، از سوراخی بنه سوراخ دیگر فرار می کند. این گروه به خاطر ناتوانی در تصمیم گیری همیشه در حال تطبیق با محیط و در نتیجه فریفتن دیگران می باشند و کفر درونی آنها فقط در روز امتحان، بروز می کند.<sup>۳</sup> «و هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتمون: آل عمران / ۶۷».

البته باید توجه داشت که عده ای هم به عکس منافقان در باطن دین را پذیرفته اند؛ اما گاهی به خاطر خطراتی که آنها را تهدید می کند و یا نیافتن زمینه مناسب برای بروز آن، اظهار کفر می کنند: «إلا من اکره و قلبه مطمئن بالإیمان: نحل / ۱۰۶» و «وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه: غافر / ۲۸».<sup>۴</sup>

پس منافقان در واقع کافرند و در برخی احکام - مانند سقوط در آتش

قهر خداوند - با آنها مشترکند: «ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعاً؛ نساء / ۱۴۰». در بعضی احکام نیز با مشرکان شریکند؛ مانند محرومیت از مغفرت خداوند. خداوند درباره مشرکان می فرماید: «ان الله لا یغفر ان یشرک به: نساء / ۱۱۶» و نیز «ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتستغفروا للمشرکین: توبه / ۱۱۳» و درباره منافقان به پیامبر ﷺ می فرماید: برای آنان استغفار کنی یا نکنی هرگز خداوند آنها را نخواهد بخشید، «سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم: منافقون / ۶».

آیاتی که احکام ویژه منافقان را بیان می کند از آیات مربوط به کفار هم تندتر است و آنها را بدتر از کفار و مشرکان می شمارد: «إِنَّ المنافقین فی الذرک الأسفل من النار: نساء / ۱۴۵» و این به خاطر این است که خطری که از جانب منافق جامعه مسلمانان را تهدید می کند بسیار بیشتر از خطر کافر و مشرک است؛ چرا که مؤمن و کافر ظاهر و بانسان یکی است. مؤمن در

(۱) تفسیر، آیت الله جرادى آملی، ج ۲، ص ۲۳۴

(۲) دوچهرگان، ص ۲۴

(۳) تفسیر، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۷؛ پرتوی از قرآن،

آیت الله سید محمود طائفانی، ج ۲، ص ۷۵-۶۸

(۴) تفسیر، همانجا

همه حال فرمانبردار و کافر در همه حال نافرمان است؛ اما منافق دو روست؛ در ظاهر انسان و در باطن جانوری سمی مانند مار و عقرب است که چون شناخته شده نیست مسلمانان با وی ارتباط برقرار می‌کنند و مسموم می‌شوند.<sup>۱</sup>

قرآن چگونه منافقان را افشا می‌کند؟

منافقان مصرانه مدعی ایمان به خدا، قیامت، وحی و نبوت هستند؛ اما قرآن کریم ایمان به مبدأ و معاد را از آنها سلب می‌کند: «و ما هم بمؤمنین» این تعبیر نشان می‌دهد که آنها در گذشته، حال و آینده اصلاً جزو مؤمنان محسوب نمی‌شوند.<sup>۲</sup> اعتقاد به وحی و رسالت نیز از آنان پذیرفته نیست: «إذا جاءك المنافقون قالوا نشهد أنك لرسول الله و الله يعلم أنك لرسول و الله شهيد أن المنافقين لکاذبون: منافقون / ۱»

نیز بی‌رغبتی و ریای آنان را نسبت به نماز فاش می‌کند: «و ما منهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله و لا یأتون الصلوة الا وهم کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون: توبه / ۵۴» این آیه نیز کفر اعتقادی و کفر عملی آنان را افشا می‌کند و علت عدم پذیرش اعمال عبادی آنها نیز همین ظاهر سازی و ابراز نشاط در عین کسالت و کراهت باطنی در اجرای اوامر الهی است.<sup>۳</sup>

سرمایه منافقان:

سرمایه منافق در فریبکاری مسداومش، دروغ و نیرنگ است. منافقان با سپر قرار دادن سوگندهای دروغین خریش به فساد و فتنه و وارونه جلوه دادن امور می‌پردازند و نه تنها خود ایمان نمی‌آورند، بلکه می‌کشند مردم را نیز از راه حق منحرف کنند: «اتخذوا ایمانهم جنّة فصدوا عن سبیل الله؛ منافقون / ۲»<sup>۴</sup> اصولاً محور اصلی کارهای منافق بر دروغ استوار است که دو نوع است: دروغ گفتاری و دروغ عملی. دروغ گفتاری آنست که سخن شخص مخالف واقع باشد و دروغ عملی آنست که فعل و عمل فرد مخالف نیات باطنی او باشد که هر دو ریشه در نفاق دارند چرا که لازمه نفاق وارونه جلوه دادن واقعیات است.<sup>۵</sup>

از دیدگاه دیگر دروغ یا صفت خیر است یا صفت مخبر. دروغی که صفت

خبر باشد، تضاد و ناهمخوانی سخن با واقع است و دروغی که صفت مخبر باشد، تضاد و مخالفت گفتار با عقیده مخبر است. گاهی نفاق با دروغ مخبری جمع می‌شود در حالی که اصل خبر صحیح است، مثل خبر منافقان از نبوت حضرت رسول ﷺ که خبری درست و مطابق واقع است؛ اما با اعتقاد درونی منافقان ناهماهنگ است. گاهی نیز ممکن است انسان دروغگو باشد، اما منافق نباشد مانند

جایی که شخصی مطلبی را به گمان اینکه درست است بگوید اما در واقع چنین نباشد.

دروغگویی از مهمترین صفاتی است که قرآن منافقان را به آن وصف می‌کند: «إذا جاءك المنافقون... والله شهيد أن المنافقين لکاذبون: منافقون / ۱» گفتنی است که تمام آیات مربوط به نفاق شامل دروغ نیز می‌شود.<sup>۶</sup>

عوامل پیدایش نفاق:

قرآن نفاق را به «بیماری دل» معرفی می‌کند. از مهمترین عوامل پیدایش این بیماری مهلک ترس، قدرت طلبی، طمع به مال اندوزی، نادانی و عقده حقارت و... است.<sup>۷</sup> در بعد اجتماعی هم پیروزی و قدرت یک آیین انقلابی و تسلط آن بر اجتماع که منافع عده‌ای را به خطر می‌اندازد ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کفافی برای روبرویی با حوادث سخت از عوامل پیدایش نفاق

(۱) همان منبع، ص ۲۵۱

(۲) همان منبع، ص ۲۴۷؛ بر تروی از قرآن، ج ۱، ص ۷۵، ۶۷

(۳) تسنیم، همانجا

(۴) ترجمه المیزان، علامه طباطبایی، ص ۲۰۷

تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۹۶

(۵) دو چهرگان، ص ۲۹-۲۸

(۶) همان منبع؛ تسنیم، ج ۲، ص

(۷) دو چهرگان، ص ۱۰۱

است.<sup>۱</sup>

اوصاف منافقان در قرآن:

بررسی تمامی خصوصیات که قرآن برای منافقان ذکر می‌کند در این مجال نمی‌گنجد؛ لذا به ذکر خصوصیات آنها طبق آیات ۱۵-۹ سورۀ مبارکۀ بقره بسنده می‌شود:

۱- خدعه: «یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون: بقره / ۹». خدعه به معنی پنهان کردن چیزی است که باید آشکار باشد و خدعه منافقان به معنی پنهان کردن نیات و عقاید درونی خودشان است و چون آنها همیشه این کار را انجام می‌دهند، قرآن خدعه آنها را با فعل مضارع که نشان دهنده تکرار و استمرار است می‌آورد؛ البته باید توجه داشت که چون خداوند به پنهان و آشکار تمام موجودات عالم است و هیچ چیز برای او مجهول نیست، فریفتن و خدعه در برابر او غیر ممکن است: «الا جرم ان الله یعلم ما یسرّون و ما یعلنون: نحل / ۲۳» پس «یخادعون الله» در این آیه به نحو مجازی بکار رفته است؛ بدین منظور که آنها چون خداوند را نشناخته‌اند، خدعه با او را ممکن می‌پندارند. بنابر قولی دیگر ممکن است منظور از خدعه با خدا، خدعه با رسول خدا و مؤمنان باشد؛ همانطور که اطاعت رسول خدا ﷺ، اطاعت خداست «من یطع الرسول فقد

یطع الله: نساء / ۸» و بیعت با آن حضرت بیعت با خدا: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله: فتح / ۱۰» طبق آیه شریفه «ان احستم احستم لانفسکم و ان اسأتم فلها: اسراء / ۱۷». منافقان در واقع کسی را جز خود نمی‌فریبند؛ چرا که عمل آدمی چه نیک و چه بد همواره زنده و جاودان است و در عالم آخرت نیز جزای عمل عین عمل است و نه اثر آن. بر این اساس خدعه منافقان همیشه دامنگیر خود آنهاست و فقط گاه آثارش متوجه دیگران می‌شود. گویی فاضلابی در درون خویش خمر کرده‌اند که همیشه از آن در عذابند و گاه گاهی نیز بوی بد آن مشام دیگران را می‌آزارد. با رنجی که خود او می‌بیند و رنجی که به دیگران می‌رساند قابل مقایسه نیست.<sup>۲</sup> و این خود قریبی آنها همان خدعه کفری خداوند است: «ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم: نساء / ۱۴۲» یخادعون فعل مضارع از باب مفاعله است. این وزن برای کاری که دو تن نسبت بهم انجام می‌دهند یعنی کسی که ابتدا شروع کرده فاعل و آنکه پاسخ داده مفعول محسوب می‌شود و چون فریبکاری از اینها شروع شده به آنها نسبت داده شده که فاعلند. خداوند هم متقابلاً عمل آنها را به سوی خودشان برمی‌گرداند<sup>۳</sup> و اینکه خداوند می‌فرماید: «و ما یشعرون» به این دلیل

● قرآن کریم دو دسته از مردم را بیچار دل معرفی می‌کند:  
 ۱- منافقان ۲- مؤمنان ضعیف الایمان. در وجوه عملی این دو گروه اشتراکاتی وجود دارد؛ مانند دوگانگی در شخصیت و ارزشها، تردید و عدم قدرت در ثابت ماندن و التزام همیشگی به یک عقیده واحد، کم رغبتی به اطاعت اولامر الهی و ارتکاب معاصی.

است که اینگونه معارف بسیار دقیق است که هرکسی ترفیق درک آن را ندارد لذا منافقان ناخودآگاه خود را می‌فریبند. اما هرگز نمی‌فهمند خداوند هم به عنوان کیفر آنها را به حال خویش رها می‌کند تا نسبت به مؤمنان خدعه کنند. پس خدعه منافقان نسبت به مؤمنان هم عین خدعه آنان نسبت به خودشان است. «و ما یخدعون الا انفسهم» و هم عین خدعه

(۱) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۹۸

(۲) تسنیم، ج ۲، ص ۲۵۳، ۲۵۶

(۳) پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۷۵، ۶۸

کیفری خداوند نسبت به آنان «و هم خادعهم» و این همان نکته لطیفی است که منافقان کور دل نمی فهمند «و ما یشعرون». نکته مهم اینست که نیرنگ مؤمنان به قدری خطیر است که در آیه کریمه در کنار نیرنگ با خدا ذکر شده.<sup>۱</sup>

۲- بیماری دل: «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً و لهم عذابٌ أليم بما كانوا یكذبون: بقره / ۱۰» از نظر قرآن کریم انسانها سه دسته اند: ۱- مؤمنان عادل که زنده اند و قلبی سلیم دارند. ۲- مؤمنان ضعیف الایمان و تبهکار که زنده اند ولی بیمار دند. ۳- کافران و منافقان که مرده اند یا بیماری حاد و مزمن دارند. در این آیه خداوند منافقان را بیمار دل معرفی می کند و در جایی دیگر آنها را شریک سرتوشت کافران که مرده دند می کند: «ان الله جامع المنافقین و الکفار فی جهنم جمیعاً: نساء / ۴۰» پس خداوند آنها را هم بیمار دل و هم مرده دل معرفی می کند و این نشان دهنده بیماری حاد آنهاست.

آنان قلبهای محتضری دارند که قدرت حیات بخشی به صاحبان خود را ندارند و درد و عسفونت آن گسریبانگیرشان است؛ زیرا مرده محض، عذاب دنیا را حس نمی کند، وقتی عضو بیمار زنده است با درد بیمار را متوجه خطر می کند؛ اما وقتی که مرض غالب شد رابطه عضو با

حیات عمومی بدن قطع می شود و درد آرام می گیرد و این همان مرگ است. قرآن منافقان را به عذاب الیم بشارت می دهد؛ چون منافق هنوز احساس دردش از بین نرفته و در اثر بیماری قلب، قوای درونی اش در حال مرگ و عذاب دردناک به سر می برند.<sup>۲</sup>

البته خداوند هیچ کس را از ابتدا بیمار نمی کند یا بر بیماری کسی نمی افزاید؛ بلکه این امر سراتبی به شرح زیر دارد: در آغاز خداوند برای پیشگیری از بیماری دل، امر به تقوا و پرهیز از دین فروشی می کند: «و آمنوا بما أنزلت مصداقاً لما معکم و لا تکفروا اول کافر به و لا تستروا بآیاتی ثمناً قليلاً و ایای فائقون: بقره / ۴۱» و اگر کسی با سوء اختیار خود را مریض کرد، خداوند او را نسبت به بیماری آگاه کرده و نشانه های آن را برمی شمارد چون امراض قلبی بنهان و انسان غافل است؛ مثلاً گرایش کفار در زمان جنگ را ناشی از بیماری دل می داند: «قری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی أن تصیبتنا دائرة: مائده / ۵۲». در مرحله سوم راه درمان و بازگشت را معرفی می کند: «استغفروا ربکم ثم توبوا إلیه إن ربی رحیم ودود: هود / ۹۰» و اگر به نسخه شفابخش قرآن اعتنا نکرد او را به فاش ساختن بیماری اش تهدید می کند تا شاید دست بردارد: «أم حسب الذین فی قلوبهم مرض أن لن یخرج الله

اضغانهم لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفتهم فی لحن القول و الله یعلم اعمالکم: محمد / ۲۹-۳۰» و اگر چنین هشدار مؤثر نباشد، تهدید به تبعید یا قتل می کند: «لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینة لتغریبنک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلاً: احزاب / ۶۰» اگر به راه نیامده اند، آنان را به حال خود وا می گذارد و چون کارشان از درمان گذشته است با آنها هرچه خواستید بکنید «و اعملوا ما شئتم: فصلت / ۴۰» از این رو پیوسته بر بیماری قلبی منافق افزوده شده و هرچه آیات بیشتری نازل شود در واقع حجتها علیه او افزوده می شود.<sup>۳</sup>

۳- فسادگری: «و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون. ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون: بقره / ۱۱-۱۲» منافقان که فریب نفس را خورده اند، خود را واقعاً مصلح می دانند؛ لذا در این مورد کذب خبری دارند نه کذب مخبری؛ یعنی بدون اینکه خود متوجه باشند به دروغ خود را مصلح می دانند و این جهل به آن خاطر است که عقل نظری آنان در

(۱) تنسیم، ج ۲، ص ۲۶۰

(۲) پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۷۰

(۳) تنسیم، ج ۲، ص ۲۶۳

دست وهم و خیال و عقل عملی ایشان در چنگال شهوت و غضب اسیر و گرفتار است. قرآن با تأکید آنها را «مفسد» می خواند چرا که در مقابل هر نوع دعوتی به راه راست، بجای لیبیک گفتن، ادعا می کنند که نه تنها اهل فساد نیستند بلکه مصلحند.

فساد در اینجا معنای جامع فساد است که شامل افساد در زمین و زمینه می شود. دو رکن ایمان، عقل عملی و عقل نظری سلیم و سالم است که منافقان از هر دو محرومند و بی اثر فریب نفس حق و باطل را به هم آمیخته اند صلاح و فساد را نمی شناسند. فرعون عامل بسیاری از فسادها بود: «فاكثروا فيها الفساد: فجر/ ۱۲» اما خود را هادی و مرشد می دانست: «و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد: غافر/ ۲۹» و علت آن مزین شدن عمل بدش بود، بطوری که آن را زیبا می دید: «و كذلك زين لفرعون سوء عمله؛ غافر/ ۳۷» منافقان به جای امر به معروف و نهی از منکر، امر به منکر و نهی از معروف می کنند: «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا مرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم: توبه/ ۶۷» منافقان در بررسی حالات نفسانی خویش خود را به اشتباه مصلح و صاحب فضل می پندارند. در برخورد با مؤمنان خائن و متظاهر به ایمانند و در برخورد با کافران با آنان همراه اند؛

هرچند که در برخورد با آنها نیز صداقت ندارند و اهل نیرنگند.<sup>۱</sup>

۴. سفیهان عاقل نما: «و اذا قیل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء الا إنهم هم السفهاء ولكن لا یשמعون: بقره / ۱۳»

سفیه - از سفیه به معنی اختلال - به معنی کسی است که عقلش مختل باشد و خیر و شر خود را تشخیص ندهد و چون در مکاتب مختلف خیر و شر و نفع و ضرر به صورتهای گوناگون تفسیر می شود، معنی سفاهت هم در مکاتب مختلف متفاوت است. دنیا طلبان مجاهدان در راه حق و مؤمنان واقعی را سفیه می دانند. خداپرستان نیز دنیاگرایانی را که همه ثروتهای ذاتی خود را به پای حوسهای زودگذر ریخته اند، سفیه می دانند «و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سقه نفسه: بقره / ۱۳۰» علت امتناع منافقان از ایمان به خدا و پیامبر این است که

### ● هرچند برخی

### ویژگیهای منافقان

### در مؤمنان فاسق،

### بصورت خفیفتر وجود دارد

### اما تفاوت عمده ای بین

### آنها وجود دارد و

### آن نوع «رؤیت و ایمان

### قلبی» آنهاست.

معیار شناخت خود ماده و حس قرار داده اند؛ لذا کسانی را که به غیب و امور نامحسوسی ایمان آورده اند، سفیه می خوانند و با رفتارهای روشنفکر مآبانه خود، نقد دنیا را به نسیه آخرت می انگارند و اینها همه به خاطر اسارت عقل آنها در سمت غریزه شان است.<sup>۲</sup>

۵. استهزاء: «و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤون. الله یتهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون: بقره / ۱۵-۱۴»

منافقان چون خود را عاقل و مؤمنان را سفیه می پندارند، وقتی در خلوت خود با کفار جمع می شوند، مؤمنان را تمسخر و استهزاء می کنند؛ اما وقتی با مؤمنان برخورد می کنند در مقابلشان اظهار ایمان می کنند. آوردن جمله فعلیه برای برخورد با مؤمنان، نشان دهنده حدوث است. «آما» یعنی اگر اتفاقاً با مؤمنان برخورد کنند؛ چرا که خود تمایلی به حضور در محافل آنها ندارند و آوردن جمله اسمیه با حرف تأکید «إن» - انما معکم - در برخورد با کفار از مبین تأکید و ثبوت است و نشان دهنده تأکید آنها بر ابراز یگانگی با کافران است.<sup>۳</sup> پاسخ

(۱) همان منبع، ص ۲۷۵-۲۷۰

(۲) همان منبع، ص ۲۸۰-۲۷۶

(۳) همان منبع، ص ۲۸۴-۲۸۲

خداوند به این کار آنها، مقابله به مثل است یعنی خداوند هم آنها را استهزاء می‌کند. معنی این استهزاء رها کردن آنها در طغیانشان و دچار کردن آنها به سبک مغزی و سبک قلبی است «و افتدتم هواء: ابراهیم/۴۳» اما فرق استهزای آنان با خداوند این است که:

- ۱- استهزای آنها هیچ اثر واقعی بر مؤمنان ندارد و اعتبار محض است؛ اما استهزای خداوند یک امر حقیقی و تکوینی است که همان گرفتاری آنان به سبک مغزی و عقیده است. ۲- آنها هیچ سپری در مقابل این استهزاء ندارند؛ اما خداوند خود به مؤمنان، وعده دفاع و رفع شر در مقابل استهزاء کنندگان را داده است: «إنا كفيناك المستهزئين؛ حجر/ ۹۵»<sup>۱</sup>

### برخورد قرآن با منافقان:

در آیات آغازین سوره مبارکه بقره پنج شرط برای برخورداری از هدایت قرآن ذکر شده است: ۱- ایمان به غیب ۲- ایمان به وحی و نبوت ۳- یقین به آخرت ۴- اقامه نماز ۵- انفاق. سه شرط اول، ایمان به اصول دین است و دو شرط بعدی نمونه‌هایی از فروع دین است. منافقان که نه به اصول دین معتقدند «و ما هم بمؤمنین» و نه به فروع رغبتی دارند. «ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون: توبه/ ۵۴» نه تنها از هدایت قرآنی محرومند، بلکه مشمول اضلال کبیری قرآن نیز می‌شوند و

تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للعالمین و لا یزید الظالمین الا خساراً: اسراء/ ۸۲»

قرآن برای مؤمنان مظهر اسم «نافع» خداوند و برای اهل کفر و نفاق مظهر اسم «خیار» خداوند است؛ مثل خورشید که برای کسانی که چشم سالم دارند، مایه بصیرت و بینایی و برای کسانی که چشم بیمار دارند، مایه افزایش بیماری است.<sup>۲</sup>

بطور خلاصه می‌توان ویژگیهای منافقان را به این ترتیب دسته‌بندی کرد.

- ۱- خصوصیات عقیدتی: عدم اتخاذ موضعی مشخص در برابر ترحید، اظهار ایمان در میان مسلمانان و اظهار شرک در میان مشرکان
- ۲- خصوصیات عبادی: انجام عبادات از روی ریا و بدون اعتقاد و یا با تنبلی و بی‌حالی به نماز می‌ایستند.
- ۳- خصوصیات مربوط به روابط اجتماعی: امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. از طریق بخش شایعات فتنه می‌انگیزند. تمایل به فریب مردم و گفتن حرفهای مؤثر و خوش رنگ و لعاب - خوب حرف می‌زنند. برای باوراندن حرفهایشان به سوگند متوسل می‌شوند - ظاهر و قیافه و لباس آراسته دارند و همه اینها ابزار هدف اصلی آنها یعنی تحت تأثیر قرار دادن مردم است.

۴- خصوصیات اخلاقی: عدم اعتماد به نفس - پیمان شکنی - ریا -

ترس - پیروی از هوای نفس - دروغ - بخل - سودجویی - فرصت طلبی

۵- خصوصیات انفعالی و عاطفی: ترس از مؤمنان، مشرکان و مرگ، که باعث تخلف آنها از رفتن به جنگ می‌شود. نفرت از مسلمین و کینه‌توزی نسبت به آنها.

۶- خصوصیات عقلانی و شناختی: تردید و شک به عدم توانایی در قضاوت، تصمیم‌گیری و تفکر درست. توجیه کارهای خود.<sup>۳</sup>

### سخن آخر:

قرآن کریم دودسته از مردم را بیمار دل معرفی می‌کند: ۱- منافقان ۲- مؤمنان ضعیف‌الایمان. در وجهه عملی این دو گروه اشتراکاتی وجود دارد؛ مانند دوگانگی در شخصیت و ارزشها، تردید و عدم قدرت در ثابت ماندن و التزام همیشگی به یک عقیده واحد، کم رغبتی به اطاعت اوامر الهی و ارتکاب معاصی و... و اما نکته مهم اینجاست که هرچند برخی ویژگیهای منافقان در مؤمنان فاسق، بصورت خفیفتر وجود دارد اما تفاوت عمده‌ای بین آنها وجود دارد و آن نوع «رؤیت و ایمان قلبی» آنهاست. چنانکه گفته شد قرآن ایمان را کاملاً از منافقان سلب

(۱) همان

(۲) همان منبع، ص ۲۴۹

(۳) قرآن و روان‌شناسی، دکتر محمد عثمان نجانی، ترجمه عباس عرب، ص ۳۱۳، ۳۱۱

می‌کند و موضعگیری آن در برابر آنها از کفار هم شدیدتر است. اما کسانی که در مراتب پایین ایمانی هستند، قبلاً تسلیم حق و اوامر الهی شده‌اند اما بخاطر غفلت و آلودگیهایی که در اثر تعلیم و تربیت غیر الهی و مباحه در اجرای حدود اسلام داشته‌اند، نتوانسته‌اند ایمان را در وجود خویش بطوری نهادینه کنند که تمام اعضا و جوارحشان به زبان حال اقرار به ایمان کند. اما چون ایمان، امری قلبی است و انسانها هرگز به مکنونات قلبی یکدیگر آگاه نیستند و تنها از راه مشاهده افعال یکدیگر به عقاید هم پی می‌برند، این خطر وجود دارد که همه این افراد به یک دید نگرسته شوند و این نگرش به برخوردهای نامناسب با هر دو گروه می‌شود. عده‌ای همه آنها را منافق پنداشته و با تمسک به احکام منافقان برخوردهای شدید و طرد کامل را توصیه می‌کنند و

عده‌ای دیگر با ساده لوحی همه را مؤمن پنداشته و در مقابل منافقان تاهل و تسامح را پیش می‌گیرند. این خطر وقتی بیشتر احساس می‌شود که حکومت، متولی حفظ ارزشها و عقاید مسلمانان باشد؛ بخصوص اگر این حکومت با یک حرکت ناگهانی و شدید اجتماعی - انقلاب - بوجود آمده باشد؛ چرا که در چنین جوی ممکن است عده‌ای سودجو برای تأمین منافع خود، راه نفاق را سریع الوصول تر بیابند و با طرح شعارهای جذاب و عوام فریب، در حکومت رخنه کنند. ضربه‌های آنان نه تنها متوجه حکومت اسلامی بلکه مهمتر از آن متوجه اصل دین و دینداری می‌شود. اینجاست که افراد ضعیف‌الایمان با دیدن چند رفتار ناشایست از این افراد آن‌اندک ایمان خود را هم در معرض نابودی قرار می‌دهند و دنیا و آخرت خویش را در

این سرگردانی می‌بازند. خطر دیگری که ایمان مؤمنان فاسق را تهدید می‌کند، برخوردهای تند در مقابل اشتباهاتشان و اعمال اجبار اجتماعی بر آنان برای پیروی از الگوهای خاص بدون دادن آگاهی و شناخت کافی است؛ چرا که این گروه از افراد هنوز قادر به جهت دادن تمام اعمال و افکار خود رد یک جهت نیستند و اگر از آنها انتظار بیش از حد توانشان داشت به جای اصلاح ممکن است راه انکار را پیش گیرند. به نظر می‌رسد، در برخورد با مؤمنان فاسق، باید ابتدا آنها را همانگونه که هستند، پذیرفت؛ سپس با تعمیق شناخت و آگاهی‌شان و حذف سرزنشهای مکرر و نابجا، آنها را به مؤمنان واقع تبدیل کرد که از بذل جان، مال، آبرو و همه هستی خویش برای حفظ ایمان راسخ خود باکی ندارند.

منابع:

- قرآن کریم

- پرتوی از قرآن: آیت الله طالقانی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۰

- تسنیم: آیت الله جوادی آملی، انتشارات اسراء، ج ۲، ۱۳۷۸

- تفسیر نمونه: آیت الله مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ۱۳۶۸

- ترجمه تفسیر المیزان: علامه طباطبایی، ترجمه سید مصطفی موسوی، انتشارات محمدی، ج ۳۸، ۱۳۶۶

- دو چهرگان: سید محمد حسینی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶

- قرآن و روانشناسی: دکتر محمد عثمان نجاتی، ترجمه عباس عرب، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی،

چاپ دوم، ۱۳۶۹

- معارف و معاریف: سید مصطفی حسینی دشتی، انتشارات صدر-قم، ج ۱۰، ۱۳۷۶